

هسه از عشق و مرگ می گوید ترجمه سعید فیروز آبادی

۵۷ مجموعه متنهای زیر ترجمه دو بخش عشق و مرگ از کتابی با عنوان متنهای یک دقیقه ای است و گردآورنده کتاب به جمع آوری بخشهایی می پردازد که هسه به طور مستقیم به ابراز عقیده در مورد موضوعی خاص پرداخته است.

عشق

تأثیر عشق بر هنر بسیار شگفت انگیز است و نیرویی به هنرمند می بخشد که خرد و خردورزی هیچ گاه هنرمند را به آن مرتبه نمی رساند. عشق دورترین و غریب ترین مسایل را با نزدیک ترین و آشنا ترین هاپیوند می زند و این چنین زمان را مقهور خود می کند، زیرا خود محور همه امور می شود. فقط عشق است که امنیت می بخشد و تنها حق با اوست، چون مفهومی جز فداکاری و از خود گذشتگی ندارد.

خیالپردازی و همدردی، هر دو جلوه های گوناگون عشق است. از گذشته های بسیار دور پیوسته پندمان داده اند که از خود گذشتگی، همدردی و عشق ما را غنی تر می کند و این در حالی است که تلاش

اینکه دیگران دوستت بدارند، خوشبختی نیست، هر انسانی هموعان خود را دوست دارد، اما خوشبختی نهفته در خود عشق است. همه چیز را در جهان می توان تقلید و جعل کرد، جز عشق. عشق را نمی توان ربود و تقلید کرد، زیرا جایگاه آن دل است و دل نیز منطق خود را دارد. همین دل سرچشمه تمامی هنرهاست.

برای اندوختن ثروت و کسب قدرت از نیروهای مامی کاهد و تضعیفشان می کند. هندیان به خوبی از این نکته آگاه بودند و به آن عمل می کردند و بعد یونانیان، مسیح و از آن به بعد هزاران حکیم و شاعر که آثارشان در گذر زمان پابرجا مانده است، چنین گفتند. اما چه بسیار ثروتمندان و پادشاهانی که در گذر زمان به بوته فراموشی سپرده شدند و هرگز کسی از آنان یاد نمی کند. تفاوتی ندارد که مسیح، افلاطون، شیلر یا اسپینوزا این آخرین پند را گفته باشد، در هر حال ثروت و قدرت و حتی علم خوشبختی به ارمغان نمی آورد، بلکه فقط عشق است که چنین هنری دارد.

هر فداکاری، هر چشم پوشی به هر دلیل، هر همدردی مؤثر، هر خویشتن داری، نمادی از عشق است و باعث پربار شدن و عظمت می شود. عشق تنهاراهی است که می توان در آن بی محابا پیش رفت. آری، هموست که از دوره های کهن تکرارش کرده اند، اما هیچ گاه گرد زمان بر آن ننشسته و نیاز به آن ابدی است. تفاوتی نمی کند که این حقیقت را در بیابانی بیان کرده باشند یا در شعر چاپ شده در روزنامه ای.

اگر بتوانیم به کسی شادمانی و حس خوشبختی را بدهیم، لحظه ای درنگ جایز نیست.

بدیهی است که عشق و شناخت یکسان است، زیرا هر که را بیش از دیگران دوست داشته باشیم، بهتر نیز می شناسیم.

خواهش و نیاز در عشق مفهومی ندارد و وظیفه عشق آن است که بر دل معشوق نور یقین را بتاباند. اگر چنین شود، دیگر کسی راهنمای عشق نخواهد بود، زیرا عشق است که یکسره ما را به خویشتن می خواند.



۵۹ کسی می گفت پس از عاشقی، خویشتن را شناخته است، غافل از آنکه مردم عاشق می شوند تا خویشتن را به فراموشی سپارند.

اگر مستی نبود، هشیاری چه مفهومی داشت؟ و اگر مرگ در پس لذتها نبود، لذت چه معنایی داشت؟ و اگر این خصومت ابدی بین زن و مرد نبود، عشق چه اهمیتی داشت؟

بدون عشق به خویشتن، عشق به دیگران ناممکن است. نفرت نیز دقیقاً تابع همین قاعده است و حاصلی جز انزوایی دهشتناک و ناامیدی، همچون تمامی خودخواهیهای زشت دیگر ندارد.

اینکه دیگران دوستت بدارند، خوشبختی نیست، هر انسانی هموعان خود را دوست دارد، اما خوشبختی نهفته در خود عشق است.

همه چیز را در جهان می توان تقلید و جعل کرد، جز عشق. عشق را نمی توان ربود و تقلید کرد، زیرا جایگاه آن دل است و دل نیز منطبق خود را ندارد. همین دل سرچشمه تمامی هنرهاست.

هیچ کس علاقه ندارد مزد زحمتی را با اعتماد و عشق بپردازد، بلکه بیشتر دوست دارند این کار را با پول یا کالایی انجام دهند.

کاری بیهوده تر از تفکر درباره کسی که به او عشق می ورزیم، نیست. این کار همچون ترانه های کوچه و بازار یا سربازان است که در آن هزاران نکته مطرح می شود، اما ترجیح بند

آن را داریم تکرار می کنند، حتی اگر خیلی هم جور در نیاید.

زندگی تنها با عشق مفهوم می یابد. یعنی هر چه بیشتر عشق ورزیم، توان بیشتری می یابیم تا خود را فنا کنیم و به هستی جلوه ای دیگر بخشیم.

مرگ

مرگ خود بخشی از زندگی است و دست کمی از تولد ندارد و مردم بیشتر اوقات آن دورا با هم اشتباه می گیرند.

پس از هر بار مردن زیباتر و ظریف تر می شویم.

خردمند باور دارد که زمین برای چپاول در اختیار انسان قرار داده شده است. این چنین هر اس انگیز ترین خصم او، مرگ و تفکر درباره گذر بودن زندگی است. خردمند از اندیشیدن به مرگ پرهیز می کند و آن گاه که نتواند از اندیشه مرگ رهایی یابد، شروع به جوش و خروش همه در بستر مرگ، نفاشی از غرومش ایزا.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال علمی علوم انسانی

By A. Arafat

می‌کند و با میلی دوچندان روی سوی مرگ می‌آورد، رو به سوی خوبیها و شناخت قوانین برای تسلط بر جهان. باور دارد که برای رسیدن به نامیرایی باید پیشرفت کرد. از این رو فکر می‌کند که به عنوان عضوی فعال در زنجیرهٔ ابدی پیشرفت خویشتن را از فنانجات می‌بخشد.

از کارهایی که کرده ایم و مرگی که پیش روی ماست، هیچ گاه نباید احساس پشیمانی کنیم.

۶۱ فکر می‌کنم اگر برای انسانی به واسطهٔ سرشت، تربیت و تقدیر، خودکشی ناممکن باشد، حتی آن زمان که در خیال خود به دنبال راه گریزی است، نمی‌تواند به چنین کاری دست زند و این چنین راه برایش بسته می‌ماند. اما اگر انسانی دیگر چنین کند و مصمم زندگی غیر قابل تحمل خود را خاتمه بخشد، به نظر من همان حقی را دارد که دیگران با مرگ طبیعی دارند. در مورد برخی که به زندگی خویش خاتمه داده‌اند، مرگشان به نظر من طبیعی تر و پر مفهوم تر از دیگرانی بوده است که به مرگ طبیعی مرده‌اند.

آدمی اندک اندک و به آرامی سوی مرگ می‌رود و رضایتمندانه با دندانها، استخوانها، و عضلات خود وداع می‌کند. ♦ ♦ ♦





پروفیسر سلیم انسانی و مطالعات فرہنگی
ہیٹال جلاخ نوم انسانی